

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کیومرث

۰۴ می ۲۰۲۵

استعمار و معماری سلطه، بازشناسی اصول بنیادین آن

بخش یازدهم:

فصل دوم

راه‌های رهائی از سیاست‌های استعماری

۱) انقلاب ضد استعماری و مبارزه طبقاتی

هیچ رهائی بدون مبارزه طبقاتی ممکن نیست؛ این گزاره، هسته اصلی اندیشه مبارزاتی درباره رهائی از سلطه، چه در شکل استعمار بیرونی و چه در قالب استبداد درونی، را تشکیل می‌دهد. استعمار نه صرفاً یک پروژه سیاسی برای تسلط سرزمینی یا فرهنگی، بلکه در بنیاد خود، نظامی اقتصادی است که بر استثمار کار و مصادره منابع مستعمره استوار است. فرانتس فانون، متفکری که در بستر تجربه استعمار فرانسه در الجزایر اندیشید و نوشت، با تلفیق تحلیل روانشناختی-فرهنگی با ماتریالیسم تاریخی، نشان داد که انقلاب ضد استعماری نمی‌تواند صرفاً به تغییر نخبگان سیاسی یا اخراج نیروهای اشغال‌گر محدود شود، بلکه باید به گسست ساختاری از نظم طبقاتی منجر گردد که همزمان توسط استعمارگران و هم طبقات هم‌دست داخلی آنان بازتولید می‌شود.

از دیدگاه فانون، دهقانان و زحمتکشان—که اغلب در حاشیه نظم استعماری زیست می‌کنند و کمترین بهره را از پروژه‌های مدرنیزاسیون استعماری برده‌اند—نیروی بالفعل انقلاب‌اند. درحالی‌که طبقه متوسط بومی (سرمایه داری ملی) در بسیاری از موارد به سازش با استعمار تمایل دارد و حتی پس از استقلال سیاسی، نظم اقتصادی استعماری را با چهره بومی بازتولید می‌کند، تنها طبقات فرودست‌اند که می‌توانند گسست حقیقی و ریشه‌ای از سلطه را رقم بزنند. این تحلیل ریشه در مطالعه مبارزاتی از تاریخ دارد که تضاد اصلی در هر جامعه طبقاتی را نه در سطح سیاست رسمی، بلکه در بطن روابط تولید و مالکیت می‌بیند.

در این چارچوب، استعمار به مثابه شکلی از سرمایه‌داری امپریالیستی در نظر گرفته می‌شود. از دید لنین تا فانون، استعمار ادامه منطق انباشت سرمایه در مقیاس جهانی است. به تعبیر لنین، امپریالیسم مرحله بالائی سرمایه‌داری است؛ یعنی لحظه‌ای که سرمایه از مرزهای ملی عبور کرده و برای انباشت بیشتر، به غارت جهانی متوسل می‌شود. بنابراین، هر مبارزه‌ای علیه استعمار ناگزیر باید با نقد و مبارزه علیه سرمایه‌داری جهانی و شرکای داخلی آن گره بخورد.

اما هیچ مبارزه‌ای، هرچند مبتنی بر تضادهای عمیق طبقاتی، بدون سازمان‌یافتگی نمی‌تواند به پیروزی برسد. سازماندهی توده‌ها، یکی از اساسی‌ترین پیش‌شرط‌های تحقق انقلاب ضد استعماری و ضد سرمایه‌داری است. نیروهای

آزادبخش، اگر صرفاً به مثابه گروه‌های نظامی یا شورشی فهمیده شوند، توان ایجاد دگرگونی‌های عمیق ساختاری را نخواهند داشت. آنچه حیاتی است، تبدیل نیروهای آزادیبخش به سازمان‌های سیاسی-اجتماعی است که در دل توده‌ها ریشه دارند، آگاهی طبقاتی را گسترش می‌دهند، شبکه‌های همبستگی مردمی می‌سازند و اشکال نوینی از قدرت مردمی را در برابر دولت استعماری یا دست‌نشانده به وجود می‌آورند.

فانون بروشنی می‌نویسد که سازمان‌های انقلابی نباید تنها در لحظه جنگ فعال شوند، بلکه باید فرایند آگاهی‌بخشی، سازماندهی و بسیج توده‌ها را از همان آغاز در اولویت خود قرار دهند. این سازمان‌ها باید آموزش سیاسی، سازماندهی شورائی، تقسیم منابع، و ایجاد بدیل‌های اقتصادی را به موازات مبارزه مسلحانه یا سیاسی پیش ببرند. در غیر این صورت، انقلاب به یک انفجار کور بدل خواهد شد که نظم موجود را تنها در سطح ظاهری دگرگون می‌سازد.

در جوامع مستعمره، اغلب میان طبقات زحمتکش و دستگاه استبداد داخلی نیز شکافی عمیق وجود دارد؛ زیرا استبداد داخلی معمولاً نه فقط مجری نظم استعماری بلکه شریک آن است. در بسیاری از موارد، حکومت‌های دست‌نشانده به‌ظاهر مستقل، بازتولیدکننده همان نظم طبقاتی‌اند که پیش‌تر توسط استعمار تحمیل شده بود. از این رو، فانون هشدار می‌دهد که بدون رادیکالیزه کردن مبارزه و بدون هدایت آن به سوی دگرگونی بنیادین ساختار مالکیت، روابط تولید و مناسبات طبقاتی، استقلال صرفاً به انتقال سلطه از یک نخبگان استعماری به یک نخبگان بومی منجر می‌شود، بی‌آنکه استثمار متوقف گردد.

آزادی نه به معنای صرفاً بیرون کردن بیگانگان، بلکه به معنای بازسازی جامعه بر اساس عدالت اجتماعی، الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، و تأسیس دموکراسی مردمی است—دموکراسی که در آن طبقات فرودست نه فقط سوژه سیاسی، بلکه خالق نظم نوین باشند. در غیر این صورت، همان‌گونه که فانون در دوزخیان روی زمین هشدار می‌دهد، انقلاب به یک فاجعه نو بدل می‌شود: دیکتاتوری بومی، اقتصاد وابسته، و تداوم ستم طبقاتی با ظاهری ملی‌گرایانه.

در نهایت، تنها از طریق اتحاد زحمتکشان، دهقانان، کارگران و خرده‌سرمایه دار مترقی، تنها از مسیر مبارزه آگاهانه طبقاتی و تنها از طریق سازماندهی نیروهای انقلابی مردمی و خلق ساختارهای جایگزین در دل جامعه است که می‌توان نه‌تنها از سلطه بیرونی (استعمار)، بلکه از سلطه درونی (استبداد، نابرابری، و فقر) رهائی یافت. هرگونه پروژه رهائی بدون این مبنا، صرفاً به بازتولید شکل‌های جدیدی از ستم می‌انجامد.

رهائی واقعی:

- با اصلاحات از بالا حاصل نمی‌شود؛
 - با اتکاء به سرمایه داری بومی تحقق نمی‌یابد؛
 - تنها از راه سازماندهی توده‌ها و انقلاب اجتماعی ممکن است.
- اصل بنیادین: استعمار را تنها با **آلترناتیف انقلابی ضد سرمایه‌داری و مردمی** می‌توان از ریشه زد، نه با ناسیونالیسم لیبرال یا مذهب‌گرانی ارتجاعی.

۲. بازسازی اقتصاد بر پایه مالکیت جمعی

در نظام سرمایه‌داری جهانی، مناسبات سلطه‌گرانه‌ای برقرار است که کشورهای پیرامونی یا مستعمرات سابق را در موضعی وابسته و حاشیه‌ای نگاه می‌دارد. این ساختار نابرابر نه‌تنها از طریق سلطه نظامی و سیاسی، بلکه به‌واسطه سازوکارهای اقتصادی مانند کنترل منابع طبیعی، تحمیل سیاست‌های نئولیبرالی، و سیطره نهادهای مالی بین‌المللی

چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بازتولید می‌شود. در چنین ساختاری، هرگونه تلاش برای رهایی اقتصادی بدون کسب قدرت سیاسی از سوی نیروهای مردمی و ضدسرمایه‌داری، به شکست یا جذب مجدد در چرخه وابستگی خواهد انجامید.

کسب قدرت سیاسی توسط طبقات فرودست، دهقانان، کارگران و نیروهای انقلابی پیش‌شرط اساسی برای شکستن حلقه وابستگی است. تنها از رهگذر تسلط بر ابزار دولت و کنترل ساختارهای حکومتی است که می‌توان سیاست‌های رهاییبخش اقتصادی را عملی ساخت. بدون تصرف قدرت سیاسی، شعارهایی چون ملی‌سازی منابع یا اصلاحات ارضی به وعده‌هایی توخالی بدل می‌شوند.

در گام نخست، ملی‌سازی منابع طبیعی ضرورت دارد؛ منابعی که معمولاً توسط شرکت‌های چندملیتی به یغما می‌روند. این منابع می‌توانند به‌مثابه پشتوانه مالی توسعه مستقل و عادلانه عمل کنند. پس از آن، اصلاحات ارضی ریشه‌ای و واگذاری زمین به دهقانان، نظام مالکیت فئودالی را که مانع توسعه مولد و عادلانه است، در هم می‌شکند.

همزمان، باید با حذف واسطه‌های سرمایه‌داری و طرد نفوذ نهادهای مالی استعماری، زنجیره‌های وابستگی اقتصادی را قطع کرد. به جای آن، تعاونی‌های تولیدی، نظام‌های اشتراکی و اشکال بدیل مالکیت که در خدمت منافع جمعی قرار دارند، باید سازمان یابند. این همه، نیازمند برنامه‌ریزی اقتصادی مردمی است که خلاف منطق بازار آزاد، بر اساس نیازهای اجتماعی و مشارکت دموکراتیک توده‌ها طراحی می‌شود.

مدل‌هایی چون اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده کوبا، الجزایر و ویتنام در دوران پس از انقلاب، نشان داده‌اند که ترکیب قدرت سیاسی انقلابی با اقتصاد ضدسرمایه‌داری می‌تواند در تأمین عدالت اجتماعی، استقلال ملی، آموزش و سلامت همگانی موفق باشد. هرچند این کشورها با فشارهای خارجی، محاصره اقتصادی و حتی برخی خطاهای داخلی مواجه بوده‌اند، اما دستاوردهایشان گواهی بر امکان‌پذیری رهایی است - مشروط بر آن‌که مسیر رهایی با کسب قدرت سیاسی انقلابی آغاز و با ساختارهای مردمی دموکراتیک و عدالت‌محور ادامه یابد.

رهائی اقتصادی مستلزم:

- ملی‌سازی منابع طبیعی؛
- اصلاحات ارضی عمیق و واگذاری زمین به دهقانان؛
- حذف نقش واسطه‌های سرمایه‌داری و بانک‌های جهانی؛
- تشکیل تعاونی‌های تولیدی و مالکیت اشتراکی؛
- برنامه‌ریزی اقتصادی مردمی (در مقابل بازار آزاد).

۳) انقلاب فرهنگی و رهایی از سلطه ایدئولوژیک سرمایه‌داری

سلطه نظام سرمایه‌داری جهانی نه فقط با خسونت ساختاری و نظامی، بلکه با هژمونی ایدئولوژیک تثبیت می‌شود؛ یعنی با تولید و بازتولید مفاهیمی که سلطه را طبیعی، مشروع و تغییرناپذیر جلوه می‌دهند. همان‌گونه که آنتونیو گرامشی تأکید می‌کرد، سلطه سرمایه داری تنها زمانی پایدار می‌شود که در «سطح اندیشه» نیز خود را غالب و جهان شمول نشان دهد. رسانه‌ها، نظام آموزشی، نهادهای دینی، زبان رسمی، سبک‌های هنری، و حتی اخلاقیات عمومی در خدمت این هژمونی قرار دارند. از این‌رو، رهایی از سلطه امپریالیستی، بدون رهایی از سلطه فکری و فرهنگی آن ممکن نیست.

در چنین بستری، انقلاب فرهنگی به مثابه ابزاری اساسی در مسیر رهائی مطرح می‌شود. این انقلاب نه یک فرآیند تزئینی یا اصلاح‌گرایانه، بلکه یک گسست رادیکال با ساختارهای بازتولید سلطه است. انقلاب فرهنگی باید ساختارهای فکری را در هم بشکند که زیربنای ایدئولوژی سرمایه‌دارانه، نژادپرستانه، پدرسالارانه و ناسیونالیسم ارتجاعی‌اند.

نخستین گام، اشتراکی کردن نظام آموزشی است. همان‌گونه که پائولو فریره در کتاب مهم خود «آموزش ستمدیدگان» تأکید می‌کند، آموزش در نظام سرمایه‌داری نه ابزار آگاهی، بلکه ماشین بازتولید سلطه است: شاگرد، «بانکوار» از سوی معلم پر می‌شود، نه آن‌که خود سوژه‌ای خلاق و نقاد باشد. آموزش رهائیبخش، آموزشی است که آگاهی انتقادی را بی‌پرواند، ستمدیدگان را به شناخت ستم و ساختارهای آن رهنمون شود، و آن‌ها را به کنش‌گران تحول بدل سازد.

در کنار آموزش، احیای زبان، ادبیات و هنر مردمی ضرورت دارد. در بسیاری از جوامع تحت سلطه، زبان و فرهنگ خلق‌ها به حاشیه رانده شده و جای خود را به زبان سلطه‌گر داده‌اند؛ زبانی که با خود، منطق نظم مستقر را نیز منتقل می‌کند. انقلاب فرهنگی باید زبان‌های بومی و مقاومت را بازگرداند، ادبیات شفاهی، موسیقی فولکلور، و هنر انقلابی را گرامی دارد، و ابزار بیان را از دست طبقات مسلط بیرون بکشد.

همچنین، باید با ایدئولوژی سرمایه‌دارانه و ناسیونالیسم ارتجاعی به‌طور نظری و عملی مقابله کرد. ناسیونالیسمی که در خدمت سرمایه داری قومی یا دولت‌های استبدادی عمل می‌کند، به جای اتحاد فرودستان، آن‌ها را با توهّمات شوونیستی سرگرم می‌سازد. این ناسیونالیسم، غالباً با پاکسازی فرهنگی، تحریف تاریخ، و اسطوره‌سازی از ستم‌گران همراه است. وظیفه انقلاب فرهنگی، افشای این دروغ‌ها و بازنویسی تاریخ از منظر ستمدیدگان است.

در نهایت، انقلاب فرهنگی باید دهقانان، کارگران، زنان و اقلیت‌ها را از ابژه‌های تاریخ به سوژه‌های تاریخ بدل سازد. یعنی آنانی را که تاریخ‌نگاری رسمی همواره حذف یا تحقیر کرده، در مرکز روایت تاریخی، فرهنگی و سیاسی قرار دهد. این تبدیل‌شدن به سوژه، فقط از طریق آگاهی طبقاتی، سازمان‌یابی سیاسی، و مشارکت فعال در ساخت دنیای نو ممکن است.

در این مسیر، تجربیاتی چون انقلاب فرهنگی در چین (با همه نقدهای آن)، بازسازی فرهنگی در کوبا و نیکاراگوئه، و پروژه‌های آموزشی مردمی در امریکای لاتین، نشان می‌دهند که انقلاب فرهنگی تنها در پیوند با انقلاب سیاسی و اقتصادی معنا می‌یابد. رهائی فرهنگی بدون رهائی اقتصادی، توهمی بیش نیست؛ اما بی‌انقلاب فرهنگی نیز، حتی انقلاب سیاسی در خطر واپس‌گرایی و بازتولید مناسبات سلطه است.

انقلاب فرهنگی در نهایت چیزی نیست جز پیکار برای بازگرداندن آگاهی، زیبایی و حقیقت به دست مردم. مبارزه‌ای که در هر شعر انقلابی، هر زبان سرکوب‌شده، و هر کودک روستائی که حق آموزش رهائیبخش می‌یابد، ادامه می‌یابد. انقلاب فرهنگی باید:

- نظام آموزشی را مردمی سازد؛
- ادبیات، زبان و هنر مردمی را احیاء کند؛
- ایدئولوژی سرمایه‌دارانه و ناسیونالیسم ارتجاعی را افشاء نماید؛
- زنان، دهقانان، کارگران و اقلیت‌ها را به سوژه‌های تاریخ بدل سازد.

پائولو فریره در «آموزش ستمدیدگان» تأکید می‌کند که آموزش باید رهائیبخش و آگاه‌گر باشد، نه بازتولیدگر سلطه.

ادامه دارد ...

تاریخ: ۱ می ۲۰۲۵